

سیمای علی علیه السلام
در قصاید علویات سبع ابن ابی الحدید معتزلی

اثر: دکتر حسن عبداللهی

استادیار دانشگاه تربیت معلم سبزوار

(از ص ۲۹۳ تا ۳۱۰)

چکیده:

ابن ابی الحدید؛ دانشمند بزرگ و نامی اهل تسنن قرن هفتم هجری، هفت چکامه زیبا در مدح علی علیه السلام سروده است که به «قصاید علویات سبع» شهرت دارد. شاعر در این قصاید به گونه‌ای چهره پرفروغ آن حضرت را به تصویر کشیده که در وصف نمی‌گنجد.

در این نوشتار با ذکر نمونه‌هایی از ابیات این قصاید به تبیین و نقد و بررسی اهم موضوعاتی که شاعر در این اشعار درباره مقام شامخ علی علیه السلام مطرح کرده، پرداخته شده و دورنمایی از چهره تابناک این ابر مرد همیشه زنده تاریخ جهان از خلال این قصاید به نمایش گذارده شده است.

واژه‌های کلیدی: علی (ع)، ابن ابی الحدید، قصاید، علویات، معتزلی.

مقدمه:

عزالدين عبدالحميد بن ابى الحسين هبة الله بن محمد بن حسين بن ابى الحديد مدائنى بغدادى معتزلى، معروف به ابن ابى الحديد، حكيمى اصولى، نويسنده اى چيره دست، مورخى گرانمايه، محققى نامى و از دانشمندان بزرگ اهل تسنن است كه در سال ۵۸۶ ه. ق. متولد گرديد و بنا بر قول مشهور، در سال ۶۵۵ و بنا بر قولى، در سال ۶۵۶ ديده از جهان فرو بست.

وى داراى تأليفات بسيارى است. مهمترين آنها عبارتند از: ۱- شرح نهج البلاغه در بيست جلد. ۲- الاعتبار على كتاب الذريعة در سه جلد. ۳- العبقري الحسان. ۴- الفلك الدائر على المثل السائر. ۵- شرح المحصل. ۶- نقض المحصول فى علم الاصول. ۷- شرح الياقوت. ۸- الوشاح الذهبى فى العلم الادبى. ۹- انتقاد المصنفى. ۱۰- الحواشى على كتاب المفصل فى النحو. (صالح على صالح، ۱۴۰۸ ق، صص ۱۶۴-۱۵۹ و دهخدا، ج ۲، ص ۲۸۶)

ابن ابى الحديد، علاوه بر مهارت كافى در دانشهاى عصر، در شعر و ادب استاد بود و اشعار بى شمارى از خود به يادگار گذاشته است. بهترين و مشهورترين آنها هفت چكامه اى است كه در مدح اميرالمؤمنين على - عليه السلام - در ۳۹۰ بيت سروده و به "قصايد علويات سبع" شهرت دارد. وى در اين قصايد هفتگانه، چهره پرفروغ على - عليه السلام - را با ريزه كارىها و باريك بينىها و هنرنمايىهاى خود به گونه اى به تصوير كشيده است كه در وصف نمى گنجد و اعجاب هر خواننده اى را بر مى انگيزد و آنچه بر اين اعجاب مى افزايد، اين است كه اين اشعار، توسط يك دانشمند بزرگ سنى سروده شده است كه اميرالمؤمنين على - عليه السلام - را خليفه چهارم مى داند، ولى در عين حال افضل از سه خليفه پيشين مى شناسد و به عكس آنچه مشهور است، نسبت به مذهب خود هم داراى تعصب است. (على دوانى، ص ۲۰)

او در موارد متعددى در شرح نهج البلاغه، بر اين عقيدة پاى فشرده و در اثبات آن

استدلال می‌کند. (ابن ابی‌الحدید، ج ۱، صص ۴ و ۵۲)

ما در این مقاله برآنیم تا دورنمایی از چهره تابناک ابرمرد همیشه زنده تاریخ جهان، حضرت علی بن ابیطالب - علیهما السلام - را از خلال قصاید علویات سبع به نمایش گذاریم. شایان ذکر است که آنچه بر قلم ابن ابی‌الحدید در این چکامه‌ها جاری شده، قطره‌ای از دریای بیکران فضایل علی - علیه السلام - بیش نیست و اگر همه انسانها دست به دست هم دهند تا آن حضرت را آن چنان که هست، معرفی کنند، مطمئناً، از انجام آن عاجز و ناتوان خواهند ماند، کما اینکه ابن ابی‌الحدید هم در ضمن اشعاری به این مطلب اذعان نموده است، آنجا که گفته است: (علی دوانی، ص ۹)

فَإِنْ أَنْتَ لَمْ أَمْدَحْهُ قَالُوا مُعَانِدُ	يَسْقُوتُونَ لِي قُلُوبِي فِي عَلِيٍّ مَدَائِحًا
وَلَا أَكْفِي عَنِ مَذْهَبِ الْحَقِّ عَائِدُ	وَمَا صُنْتُ عَنْهُ الشَّعْرَ مِنْ صَفِيحِ هَاجِسِ
خُلِقْنَا مِنْ مِدَادِ السَّمَوَاتِ كَاغِدُ	وَلَوْ أَنَّ مَاءَ الْأَبْحَرِ السَّبْعَةِ أَلْسِي
إِذْ الْخَلْقُ أَفْسَاهُنَّ عَادَتْ عَوَائِدُ	وَأَشْجَارَ خَلْقِي اللَّهُ أَقْلَامُ كَاتِبِ
إِذَا كَلَّ مِنْهُمْ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ	وَكَانَ جَمِيعُ الْإِنْسِ وَالْحِجْرُ كُتُبًا
لَمَّا خُطَّ مِنْ تِلْكَ الْمَنَاقِبِ وَاحِدُ	فَخَطُّوا جَمِيعًا مَسْقِبًا بَعْدَ مَسْقِبِ

به من می‌گویند در باره علی مدایحی بگو، و اگر من آن حضرت را مدح نکنم، خواهند گفت

معاند است؛ [ولی باید بدانند که]

خودداری من از مدح آن حضرت، ناشی از این نیست که اندیشه من نسبت به آن بزرگ ضعیف و متزلزل شده و یا این که از مذهب حق روگردان شده‌ام [بلکه ناشی از آن است که علی (ع) آنقدر بزرگ و با عظمت است که]

اگر آب هفت دریای آفریده شده، مرکب شوند و آسمانها نیز کاغذ گردند

و اگر درختانی که خدا آفریده، قلمهای نویسندگان شوند و هنگامی که مردم آنها را از بین

می‌برند، دوباره (برای نوشتن) به صورت نخست درآیند

و اگر تمام جن و انس نویسنده گردند و آنها نیز یکی پس از دیگری، از نوشتن خسته شوند؛ پس، اگر یکایک مناقب آن حضرت را بنگارند؛ حتی یک فضیلت از فضایل و مناقب آن حضرت، نوشته نشده است.

و در قصیده ششم از قصاید علویات سبع نیز می‌گوید:

أَنَا فِي مَدِيحِكَ الْكَفَى لَا أَهْتَدِي وَأَنَا الْخَطِيبُ الْهَبْرِيُّ الْمِصْنَعُ
من در مدح تو عاجز و درمانده‌ام و راه به جایی نمی‌برم، در حالی که من خطیبی توانا و زبان آورم.

همانگونه که ملاحظه می‌فرمایید شاعر در این بیت و ابیات قبل از آن، علی - علیه السلام - را بزرگتر از آن می‌داند که در وصف شاعران در آید و خود وی نیز با آن مقام علمی و زبان‌گویایی که دارد، خود را در مدح امام - علیه السلام - عاجز و درمانده می‌بیند؛ چرا که معتقد است، علی - علیه السلام - آنقدر بزرگ است که این الفاظ و عبارات موزون، قدرت به دوش کشیدن آن معانی بلندی را که در وجود او متجلی است، ندارد. اما از آنجاکه شاعر، عاشق و دل‌باخته امام - علیه السلام - است و آتش عشق در دل او شعله می‌کشد؛ نمی‌تواند ساکت باشد و در وصف او چیزی نگوید. از این رو گوشه‌هایی از فضایل و کرامات بی‌شمار علی - علیه السلام - بر زبان شاعر در قالب این هفت قصیده جاری می‌شود. ما در این مقاله، به تبیین و نقد و بررسی اهم موضوعاتی که شاعر در این قصاید در باره مقام شامخ امام - علیه السلام - مطرح کرده است، پرداخته‌ایم.

علی (ع) شعله‌ای در دل شاعر

شاعر در موارد متعددی در این قصاید هفتگانه، عشق و علاقه شدید خود را به مولای متقیان علی - علیه السلام - ابراز نموده است. وی در قصیده هفتم می‌گوید:

يَا مَنْ لَهُ فِي أَرْضِ قَلْبِي مَنْزِلٌ نِعْمَ الْمُرَادُ الرَّحْبُ وَالْمُسْتَرْبِعُ

أَهْوَاكَ حَتَّى فِي حُشَاشَةٍ مُهَجَّتِي نَارًا تَشْبُ عَلَيَّ هَوَاكَ وَ تَلْدَعُ
وَ تَكَادُ نَفْسِي أَنْ تَذُوبَ صَبَابَةً خُلُقًا وَ طَبْعًا لَا كَمَنْ يَتَطَبَّعُ
ای آن که در سرزمین دل من منزل داری و [براستی] سرزمین دل من [برای تو] چه نیکو
منزل و فراخ مرغزاری است؛

تو را دوست دارم تا جایی که آتش عشق تو، در قلب بیمار و نیمه جان من، شعله می کشد و
آن را می سوزاند؛

نزدیک است که جان من در این عشق ذوب شود؛ عشقی که برخاسته از سرشت و طبیعت
وجود من است؛ نه چون عشق کسانی که به تکلف و تظاهر محبت می ورزند.

و در قصیده هفتم نیز چنین می سراید:

إِنْ تَزِمِ قَلْبِي تُضْمِ نَفْسَكَ إِنَّهُ لَكَ مَوْطِنٌ تَأْوِي إِلَيْهِ وَ مَنَزَلٌ
وَ اللَّهُ لَا أَسْأَلُكَ حَتَّى أَتَطْوِي تَحْتَ التُّرَابِ وَ تَحْتَوِينِي الْجَنْدُلُ
تَتَبَدَّلُ الدُّنْيَا وَ حُبُّكَ ثَابِتٌ فِي الْقَلْبِ لَا يَفْنَى وَ لَا يَتَبَدَّلُ
إِنْ كَانَ جِسْمِي عَنْكَ أَصْبَحَ رَاجِلًا كُرْهَا فِقَلْبِي قَاطِنٌ لَا يَرْحَلُ

اگر قصد [نابودی] قلب مرا کرده ای؛ بدان که خود را نابود می کنی! چرا که قلب من وطن و
خانه تو است که در آن منزل و مأوی داری.

به خدا قسم تا زنده ام، تو را از یاد نمی برم.

دنیا دگرگون می شود، در حالی که دوستی تو در دل من پایدار و استوار است.

اگر جسم من از روی اجبار از نزد تو کوچ کرده است؛ بدون شک قلب من نزد تو مقیم است و
کوچ نمی کند.

در اینجا سؤالی مطرح می شود و آن این است که چرا شاعر با وجود اینکه بر
مذهب اهل سنت است و نسبت به عقیده خود دارای تعصب هم هست؛ باز هم،
تا این اندازه به امام علی - علیه السلام - عشق می ورزد؟

در پاسخ باید گفت: انسان ذاتاً کمال جوست و پیوسته در پی کسب فضایل و

کمالات. هرچند ممکن است گاهی در یافتن مصادیق کمالات اشتباه کند و از روی خطا غیرکمال را، کمال پندارد و یا این که هواهای نفسانی، او را از کسب فضایل انسانی باز دارد. علاوه بر این، آدمی دوستدار زیباییها و کمالات است. از این، رو صاحبان کمالات و فضایل و زیباییها را نیز دوست می‌دارد و به آنها عشق می‌ورزد. هرچند، گاهی حسادتها و خودخواهیها و یا تعصبات نابجا، ممکن است مانع از ابراز این عشق و علاقه شود.

ابن ابی الحدید علی - علیه السلام - را خوب می‌شناسد؛ زیرا او تاریخ زندگانی امام را به دقت مطالعه کرده است و سخنان گهربار او را، کلمه به کلمه، بررسی نموده و به شرح آن پرداخته است و در نهایت، به این نتیجه رسیده که علی - علیه السلام - سرآمد همه فضایل و سرچشمه آنهاست. در فضایل و کمالات، هیچ کس به پایه او نرسیده و هر کس در علم و فضیلت، بعد از وی، به کمالی رسیده، علوم و فضایل خود را از او گرفته و از او پیروی نموده و به روش او رفتار کرده است. (ابن ابی الحدید، ص ۶)

بنابر این، عشق و علاقه بسیار زیاد ابن ابی الحدید، برخاسته از شناخت دقیق او نسبت به حضرت است. جالب این است که شاعر مدایح و ابراز محبت‌های خویش نسبت به آن بزرگ را از بزرگترین عبادات و ذخیره معاد خویش می‌داند و در این باره در قصیده پنجم می‌گوید:

فَقَبْرُكَ رُكْنِي طَائِفًا وَمَشَاعِرِي	إِذَا طَافَ قَوْمٌ بِالْمَشَاعِرِ وَالصَّفَا
فَحُبُّكَ أَوْفَى عُذَّتِي وَذَخَائِرِي	وَإِنْ ذَخَرَ الْأَقْوَامُ نُسْكَ عِبَادَةٍ
فَمَذْحُكَ أَشْنَى مِنْ صِيَامِ الْهَوَاجِرِ	وَإِنْ صَامَ نَاسٌ فِي الْهَوَاجِرِ حِسْبَةً
فَكُنْ شَافِعِي يَوْمَ الْمَعَادِ وَنَاصِرِي	نَصْرَتِكَ فِي الدُّنْيَا بِمَا أَسْتَطِيعُهُ

آنگاه که گروهی [به هنگام حج] در مشاعر و صفا طواف می‌کنند، قبر تو هم رکن من و هم مشاعر من است که آنجا طواف می‌کنم.

و اگر گروههایی از مردم عبادتی را ذخیره می‌کنند؛ پس محبت تو بهترین و کاملترین ذخیره من است.

و اگر مردم در روزهای گرم تابستان برای رسیدن به پاداش الهی روزه می‌گیرند؛ پس مدح تو از روزه روزهای گرم برتر است؛

[ای پیشوا] به آنچه توانستم در دنیا تو را یاری کردم؛ پس تو در روز رستاخیز شفیع و یاور من باش.

امید شاعر به شفاعت آن حضرت در آخرت حاکی از اعتقاد شاعر به جایگاه بسیار والا و اختیارات ویژه آن امام همام در فردای قیامت است، چرا که در باور شاعر آنچنان که در ابیاتی از قصیده‌های پنجم و ششم به آن اشاره کرده، حساب مردمان روز قیامت با علی - علیه السلام - است:

وَإِلَيْهِ فِي يَوْمِ الْمَعَادِ حِسَابُنَا وَهُوَ الْمَلَأُ لَنَا غَدًا وَالْمَفْرُغُ
و علی - علیه السلام - است که تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ است:

إِذَا كُنْتُ لِلنَّيِّرَانِ فِي الْحَشْرِ قَاسِمًا أَطَعْتُ الْهَوَى وَالْعَيَّ غَيْرَ مُحَازِرٍ
و او فردای قیامت در میان مردمان حاکم شفاعت‌کننده است و شفاعت او هم پذیرفتنی است:

بَلْ أَنتَ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ حَاكِمٌ

فِي الْعَالَمِينَ وَ شَافِعٌ وَ مُشَفَّعٌ

بود دنیا همه، به بود علی

ابن ابی الحدید، در موارد متعدد در قصاید علویات سبع، با صراحت اعلام می‌دارد که خلقت عالم، به برکت وجود علی - علیه السلام - است و اگر او نبود، نه دنیایی بود و نه انسانی. حتی زمان، به برکت او آفریده شده و ستارگان درخشان هم، به واسطه او در تاریکی شب می‌درخشند و در سپیده دم سحر، پنهان می‌شوند. وی

در این باره در اولین قصیده از قصاید علویات سبع می‌گوید:

وَيَا عِلَّةَ الذُّنْيَا وَمَنْ بَدَأَ خَلْقَهَا لَهْ وَ سَيَتَلَوُ السَّبْدَ فِي الْحَشْرِ تَعْقِيبُ
ای علت دنیا و ای کسی که آغاز خلقت دنیا به خاطر او بوده و قیامت هم که بعد از آن بر پا خواهد شد، (به سبب او است).

و در قصیده ششم نیز می‌گوید:

وَاللَّهِ لَوْلَا خَلْقُ مَا كَانَتِ الدُّنْيَا
مِنْ أَجْلِ خُلُقِ الزَّمَانِ وَ صَوْنَتْ
بِه خِذَا قِسْمٍ ، اِگَر حَيْدَر نَبُوْد ، دُنْيَا نَبُوْد وَ هَيْج مَجْمَعِي خَلَايِق رَا جَمْع نَمِي كَرْد ؛
به خاطر اوست که زمان آفریده شده است و شهابهای پنهان شونده می‌درخشند و تاریکی شب عالم را فرا می‌گیرد .

و در قصیده هفتم در این باره می‌گوید:

لَوْلَا مَا خُلِقَ الزَّمَانُ وَلَا دَجَى
غَبَّ اِبْتِلَاجِ الْفَجْرِ لَيْلِ الْيَلِ
اِگَر تُو نَبُوْدِي ، زَمَان اَفْرِيْدَه نَمِي شُد وَ دَر پَايَان رُوْز ، شَب تَارِيك پَدِيْد نَمِي اَمْد .

البته پذیرش این مطلب، بویژه برای غیر شیعیان، بسیار دشوار است و شاعر هم، گویا، قصد بازگو کردن عقیده‌اش را نداشته، ولی همچون دردمندی که توان پنهان داشتن درد خویش را ندارد، بی اختیار و بدون توجه به عکس‌العمل دیگران، عقیده خود را بر زبان جاری می‌کند و آب سردی بر آتش برافروخته اندرون خود می‌ریزد. وی در قصیده ششم می‌گوید:

لِي فِيكَ مُعْتَقِدٌ سَأَكْشِفُ سِرَّهُ
حَرَّ الصَّابَةِ فَاغْذِلُونِي أَوْ دَعُوا
مَنْ دَر مَوْرِد تُو عَقِيْدَه اِي دَارم كِه رَا ز اَن رَا بَه زُوْدِي بِر مَلَا خَوَاهِم كَرْد ؛ پَس خَرْدَمَنْدَان بَايْد بَه دَقْت بَدَان گُوش كَنْنَد وَ اَن رَا بَشْنُونَد .

فاش شدن این اعتقاد، همچون بیرون ریختن اخلاط سینه مسلول است که سردی آن حرارت

عشق را خاموش می‌کند. بنابر این ملامت کنید یا نکنید [در فاش شدن اعتقاد من اثری ندارد]. آنچه ابن‌الحدید در این ابیات بیان کرده ، مطابق روایات مستندی است که از پیامبر گرامی اسلام و ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - رسیده است . مضافاً به این که این مطلب کاملاً عقلانی و غیرقابل خدشه است؛ زیرا انسان ، عصاره و محور عالم هستی است و دنیا به خاطر او آفریده شده و اگر انسان نبود، خلقت دنیا بیهوده و بی معنی بود . از طرفی ، عقل سلیم حکم می‌کند که فقط انسان کامل می‌تواند عصاره هستی و هدف آفرینش باشد و از آنجا که بعد از رحلت رسول گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - علی - علیه السلام - مصداق بارز انسان کامل است ؛ بدون وجود او خلقت عالم چه مفهومی می‌تواند داشته باشد ؟ بر همین اساس است که در روایات وارد شده است که در هیچ برهه‌ای از زمان ، زمین خالی از حجت حق (انسان کامل) نیست . کما این که هم اکنون بقیه الله الاعظم حجت بن الحسن العسکری حجت خدا بر روی زمین است .

ابو حمزه گوید: به امام صادق عرض کردم: زمین بدون امام می‌ماند؟ امام علیه السلام فرمود: لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ : یعنی: اگر زمین بدون امام باشد، فرورود (کلینی، ج ۱، ص ۲۵۲).

علی (ع) وارث علوم انبیای الهی

ابن ابی‌الحدید در قصیده هفتم علی - علیه السلام - وارث تورات و انجیل و قرآن می‌داند و نیز وارث حکمت‌هایی که درک آن برای دیگران ممکن نیست :

يَا وَارِثَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَالْحِكْمِ الَّتِي لَا تُعْقَلُ
وی در این خصوص ، به این مقدار اکتفا نکرده، بلکه از این هم فراتر رفته و معتقد است ؛ علی - علیه السلام - وارث علم محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله - است و از آنجا که آن حضرت - صلی الله علیه و آله - وارث علوم همه انبیا بوده است ،

علی هم وارث علوم همه انبیاست .

او در قصیده پنجم از قصاید علویات سبع می گوید :

وَ وَاٰرِثُ عِلْمِ الْمُصْطَفٰى وَ شَقِيْقُهُ اَخًا وَ نَظِيْرًا فِى الْعٰلٰى وَ الْاَوَاصِرُ

او وارث علم [محمد] مصطفی و برادر اوست و در علو مقام و اخلاق کریمه نظیر او است.

و در همین قصیده نیز می گوید :

اَلَا اِنَّمَّا التَّوْحِيْدُ لَوْ لَا عُلُوْمُهُ كَعُرْضَةِ ضَلٰلٍ اَوْ كَنْهٰبَةِ كَافِرٍ

اگر علوم [بیکران] علی (ع) نبود، توحید در معرض تعرض شخص گمراه قرار می گرفت و یا

غارت شده کافر بود .

علی (ع) کننده در خیبر

نیروی بدنی، چیزی غیر از شجاعت است . کسانی هستند که از نظر نیروی بدنی، بسیار قوی هستند و قدرت بدنی آنان ، با چندین نفر برابری می کند ، اما در عین حال، ترسان و بزدل اند و با نگاهی تند ، لرزه بر اندامشان افتاده، پا به فرار می گذارند. برعکس، افرادی در بین انسانها دیده می شوند که از جهت بدنی ضعیف و ناتوانند ولی بسیار شجاع اند، به آن گونه که اگر تمامی اهل جهان ، در مقابل آنان قرار گیرند، همچون کوه استوار، هیچ گونه ترسی به دل راه نمی دهند . امام علی - علیه السلام - بزرگمردی است که از هر دو جهت ، نمونه و بی نظیر است . از جهت نیروی بدنی ، علی آن قهرمانی است که در بزرگ قلعه خیبر را یک تنه از جا کند ؛ دری که بنا به گفته ابن ابی الحدید، در قصیده ششم چهل و چهار نفر از تکان دادن آن ، عاجز بودند :

يَا قَالِحَ السَّبَابِ الَّذِي عَنْ هَرَّهَا عَجَزَتْ اَكْفُفُ اَرْبَعُونَ وَ اَرْبَعُ

اما از جهت شجاعت و بی باکی علی - علیه السلام - همین بس که در جنگ خیبر

بعد از آن که برخی از بزرگان و سرشناسان اصحاب با دیدن جنگجویان یهود ،

مخصوصاً مرحب خیبری، لرزه بر اندامشان افتاده، پا به فرار گذاشتند. پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود: " فردا پرچم را به مردی خواهم سپرد که خدا و پیامبرش او را دوست دارند و او نیز خدا و پیغمبرش را دوست دارد؛ او حمله کننده‌ای است که هرگز نمی‌گریزد و از میدان نبرد برنگردد تا این که خداوند به دست او (قلعه‌های خیبر را) بگشاید". (حافظ سلیمان بن ابونعیم قندوزی، ۱۳۵۸، ص ۴۸)

ابن ابی الحدید در اولین قصیده از قصاید علویات سبع گوشه‌هایی از دلاورمردیهای علی - علیه السلام - را در فتح خیبر به نظم آورده و در قسمتی از این قصیده چنین می‌گوید:

وَمَا أُنْسَ لَا أُنْسَ لِلَّذِينَ تَقَدَّمَا	وَفَرَّهُمَا وَ الْفَرُّ قَدْ عَلِمَا حُوبُ
وَلِلزَّائِبَةِ الْعُظْمَى وَ قَدْ ذَهَبَ بِهَا	مَلَابِسٌ ذُلٌّ قَوْفَهَا وَ جَلَابِيبُ
يَسْأَلُهُمَا مِنْ آلِ مُوسَى شَمَزٌ ذُلٌّ	طَوِيلٌ نَجَادِ السَّيْفِ أَجِيدٌ يَعْبُوبُ
يَمُجُّ مَنُونًا سَيْفُهُ وَ سِنَانُهُ	وَ يَلْهَبُ نَارًا غَمْدُهُ وَ الْأَنْبِيبُ
عَذَرَ تُكَمَا إِنَّ الْحِمَامِ لَمُبْغِضُ	وَ إِنَّ بَقَاءَ النَّفْسِ لِنَفْسٍ مَحْبُوبُ
لَيَخْرُ طَعْمُ الْمَوْتِ وَ الْمَوْتُ طَالِبُ	فَكَيْفَ يَلْدُ الْمَوْتُ وَ الْمَوْتُ مَطْلُوبُ
دَعَا قَصَبَ الْعَلْيَاءِ يَمْلِكُهَا امْرُوءُ	بَغَيْرِ أَفَاعِيلِ الدَّنَاءَةِ مَقْضُوبُ
يَرَى أَنْ طُولَ الْخَرْبِ وَ الْبُؤْسِ رَاحَةٌ	وَ أَنَّ دَوَامَ السَّلْمِ وَ الْخَفْضِ تَعْدِيبُ
فَلِلَّهِ عَيْنًا مَنْ رَأَهُ مُبَارِزًا	وَ لِلْخَرْبِ كَأْسٌ بِالْمَيْتَةِ مَقْطُوبُ
جَوَادٌ عَلا ظَهَرَ الْجَوَادِ وَ أَحْسَبُ	تَزَلْزَلٌ مِنْهُ فِي النَّزَالِ الْأَخَاشِيبُ
وَ أَصَلَتْ فِيهَا مَرْحَبُ الْقَوْمِ مِقْضَبًا	جُرَازًا بِهِ حَبْلُ الْأَمَانِيِّ مَقْضُوبُ
وَ أَشْرَبَتْهُ كَأْسُ الْمَيْتَةِ أَحْوَسُ	مِنْ الدَّمِ طَعِيمٌ وَ لِسَلْدَمِ شَرِيبُ

و اگر هر چه را به فراموشی بسپارم، فرار کردن این دو تن را هرگز فراموش نمی‌کنم که با وجود علم به گناه بودن فرار از میدان نبرد [باز گریختند].

پرچم بزرگ و با افتخار پیغمبر را با خود بردند، ولی [در اثر گریختن] لباس ذلت و خواری

بدان پوشانیدند.

قهрман قویدلی از آل موسی (مَرْحَب) آن دو را راند، در حالی که او تیغی تیز و بلند در دست داشت و بر اسبی چالاک سوار بود.

از شمشیر و نیزه او مرگ می ریخت و از غلاف تیغش آتش زیانه می کشید [و آنها چون او را چنین دیدند فرار کردند]. من عذر شما دو تن را [که از ترس مرحب فرار کردید] می پذیرم، زیرا هر کسی مرگ را دشمن داشته و دوستدار زندگی است.

با این که هر وقت مرگ به سراغ شما می آید، آن را دوست ندارید؛ پس چگونه ممکن است خود به سراغ مرگ روید و از آن لذت برید؟

شما [دو تن، مرد این میدان نیستید، بهتر که] آن را ترک گوید و بگذارید رادمردی (علی علیه السلام) آن را مالک شود که هرگز گرد ننگ و مذلت بر دامن مردانگی اش ننشسته است. او چنان کسی است که طول جنگ و سختی را راحتی می داند و دوام مسالمت و گوشه نشینی را رنج و عذاب می شمارد.

خوشا به حال کسی که او را در حال جنگ و مبارزه ببیند؛ با این که در جنگ کاسه مرگ لبریز است.

آن بخشنده قویدلی که بر اسب تیز تک نشسته و به هنگام جنگ، کوهها [از ترس او] به لرزه در آیند.

و مرحب در آن جنگ شمشیر برنده ای را کشیده بود که ریسمان آرزوها [ی کشته شدگان] به وسیله آن قطع می شد.

پس دلاور بی باکی [علی علیه السلام] کاسه مرگ را به او نوشانید. دلاوری که در جنگها [برای احیای حق] بسیار رزمنده و بسی گشونده بود.

کوتاه سخن آنکه امام (ع) از حیث شجاعت به گونه ای بود که اگر همه پهلوانان و زورمندان عالم و احزاب و گروهها در مقابل او صف آرای می کردند، ذره ای ترس و واهمه به دل راه نمی داد، بلکه به متفرق کردن و نابودی آنها می پرداخت. ابن ابی

الحدید در قصیده ششم در این باره می‌گوید:

يَا هَازِمَ الْأَخْزَابِ لَا يُثْنِيهِ عَنِّي
خَوْضِ الْجِمَامِ مُدَجِّجٌ وَ مُدْرَعٌ
وَ مُبَدَّدُ الْأَبْطَالِ حَيْثُ تَأَلَّبُوا
وَ مُفْرَقُ الْأَخْزَابِ حَيْثُ تَجَمَّعُوا

گزینش غیر برتر در سخن ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید، در شرحی که بر نهج البلاغه نوشته، با صراحت اعلام می‌دارد که بعد از رسول گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - علی بن ابیطالب، برتر از همه مردمان است و هیچ کس در فضایل و کمالات والای انسانی، به پایه علی - علیه السلام - نمی‌رسد، اما به جهت مصلحتی که تکلیف بندگان اقتضا می‌کرده است، خداوند متعال، در امر خلافت، غیر افضل را بر افضل مقدم داشته است. (ابن ابی الحدید، صص ۱۴-۲)

وی در جای دیگر از شرح نهج البلاغه، علت این تقدیم بنا حق را، انتخاب مردم ذکر کرده و گویا معتقد است؛ اگر خداوند متعال با تصمیمات سقیفه مخالفت می‌ورزید، آنچنان تشّت و تفرقی در جامعه مسلمانان به وجود می‌آمد که نه تنها مسئله حکومت اسلامی به شدت ضربه می‌دید، بلکه اصل اسلام در معرض نابودی قرار می‌گرفت. او در آغاز بخش اول شرح نهج البلاغه با صراحت می‌گوید: " دانشمندان ما به اتفاق بیعت ابوبکر را صحیح شرعی می‌دانند، نه به دلیل نصّ و فرمان خدا و پیغمبر، بلکه به علت انتخابی که توسط مسلمانان به عمل آمد و خود دلیل اثبات امامت اوست ". (علی دوانی، ص ۱۹).

شاعر با آنکه در شرح نهج البلاغه برگزینش اصحاب سقیفه مهر تأیید می‌نهد، اما در قصیده هفتم از تصایید علویات سبع، در ضمن ابیاتی، اولاً: به منصوص بودن ولایت علی بن ابی طالب اعتراف می‌کند و ثانیاً: به شدت بر اصحاب سقیفه خرده می‌گیرد که چرا با وجود شخصیت والا و با عظمتی چون علی (ع) افراد دیگری را

برگزیدند و علی (ع) را در مرتبه چهارم قرار داده‌اند :

وَقِيلَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَى الْوَرَى نَصَّابِهِ نَطَقَ الْكِتَابُ الْمُنَزَّلُ
وَخِلَافَةً مَا إِنَّ لَهَا لَوْلَمْ تَكُنْ مَنصُوصَةً عَن جِيدِ مَجْدِكَ مُغْدَلُ
عَجَباً لِقَوْمٍ أَخْرُوكَ وَكَعْبِكَ الْعَا لِي وَخَدُّ سِوَاكَ أَضْرَعُ أَشْفَلُ

بگو درود بر تو ای ولی مردم ، ای که کتاب منزل (قرآن) به ولایت تو تصریح کرده است.

و (قرآن) از خلافتی سخن گفته است که اگر نصی هم بر آن نبود ؛ باز هم سزاوار نبود که

(طوق) مجد و عظمت خلافت بر گردن دیگری نهاده شود.

شگفتا ! از قومی که تو را در آخر (خلیفه چهارم) قرار دادند، در حالی که " پاشنه " پای تو ،

بلند مرتبه و عالی تر و " گرنه " غیر تو ، پست و پایین تر است .

مقصود شاعر این است که عظمت و بزرگی تو با دیگران قابل مقایسه نیست،

چرا که حتی گونه غیر تو از پاشنه پای تو هم کم ارزشتر است و شبیه به همین

مضمون را سیدرضا هندی در قصیده کوثریه اش چه نیکو سروده است :

قَاسُوْكَ أَبَاحْسَنِ بِسِوَاكَ وَهَلْ بِالطُّوْدِ يُقَاسُ الذَّرُّ

ای ابوالحسن ! تو را با دیگران مقایسه کردند؛ آیا ذره با کوه مقایسه می شود؟

علی (ع) صاحب کرامات بیشمار

ابن ابی الحدید ، برای امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - معجزات و کرامات

بیشماری را ذکر کرده است و جملگی دال بر آنند که امام علی - علیه السلام - فردی

عادی و معمولی نبوده است ، بلکه خداوند متعال به او تواناییهای فوق العاده ای را

عطا کرده بود، به صورتی که تصور آن هم حتی برای ما مشکل است. اینک به برخی

از معجزات و کراماتی که در قصیده های پنجم و ششم آمده است اشاره می شود.

در باور شاعر مانند روز، روشن است که امام - علیه السلام - علم به غیب دارد و

هیچ کس را یارای انکار آن نیست :

عِلْمُ الْغُيُوبِ إِلَيْهِ غَيْرُ مُدَافِعٍ وَ الصُّبْحُ أبيضٌ مُسْفِرٌ لَا يُدْفَعُ

و آگاهی او از اسرار نهران ، در شمار کمترین معجزات اوست :

ذَوَالْمُعْجَزَاتِ الْوَاضِحَاتِ أَقْلُهَا الظُّهُورُ عَلَى مُسْتَوْدَعَاتِ السَّرَائِرِ

و او بی نظیر و بی همتایی است که قضا و قدر ، تحت فرمان اویند :

أَلَا إِنَّمَا الْأَقْدَارُ طَوْعٌ يَمِينِهِ فَبُورِكَ مِنْ وَثْرِ مُطَاعٍ وَ قَادِرٍ

و چنانچه اراده کند، خورشید را بی فروغ می کند و هر فلک دَوَّارِ را از حرکت باز می دارد :

وَ لَوْ رَامَ كَسَفَ الشَّمْسِ كَوَّرَ نُورَهَا

وَ عَطَّلَ مِنْ أَفْلَاقِهَا كُلِّ دَائِرٍ

و اگر بیه صخره سنگهای عظیم پاگذارد ؛ چشمه های سرشار از آب ، از آن جاری می شود :

فَلَوْ رَكَضَ الصَّمَّ الْجَلَامِدَ وَاطْنَأَ

لَفَجَّرَهَا بِالْمُتْرَعَاتِ الزَّوَاخِرِ

و او آن کسی است که خورشید به خاطر او دو باره به آسمان برگشته است، در حالی که به

چنین فوزی ، قبل از او ، جز یوشع پیامبر ، نایل نگشته است :

يَا مَنْ لَهُ رَدَّتْ ذُكَاةٌ وَ لَمْ يَقْرُ

بِنَظِيرِهَا مِنْ قَبْلُ إِلَّا يُوشَعُ

به اعتقاد ابن ابی الحدید ، انجام این گونه معجزات به دست پر توان علی - علیه

السلام - به راحتی صورت می پذیرد، چراکه روزگار ، برده خالص علی و حریص بر اجرای

فرمان اوست :

مَا الدَّهْرُ إِلَّا عَبْدُكَ الْقَيْنُ الَّذِي بِتَقْوَدُ أَمْرِكَ فِي السَّبْرَةِ مُوَلِّعٌ

و کوتاه سخن این که ، عظمت و صفات برجسته علی - علیه السلام - ابن ابی

الحدید معتزلی سنی مذهب را ، آن چنان شگفت زده و حیران می کند که این گونه

شگفت می سراید :

لَوْلَا حُدُوثُكَ قُلْتَ إِنَّكَ جَاعِلٌ الْأَزْوَاحِ فِي الْأَشْبَاحِ وَ الْمُسْتَنْزِعُ

لَوْلَا مَمَاتُكَ قُلْتَ إِنَّكَ بَاسِطٌ الْأَرْزَاقِ تَقْدِيرُ فِي الْعَطَاءِ وَتَوْسِعُ

اگر ولادت تو نبود، می‌گفتم که تو زنده می‌کنی و می‌میرانی.

و اگر مرگ تو نبود، می‌گفتم که تو روزی دهنده خلائقی و آن را کم و زیاد می‌کنی.

و در قصیده هفتم باز این چنین می‌سراید :

عَجَبًا لِهَذَا الْأَرْضِ يَضْمُرُ تُرْبَهَا أَطْوَادَ مَجْدِكَ كَيْفَ لَا تَتَزَلُّ
عَجَبًا لِأَمْلاكِ السَّمَاءِ يَفُوتُهَا نَظْرٌ لِرُوحِكَ كَيْفَ لَا تَتَهَيَّلُ

شگفتا از این زمین! که خاک آن کوههای مجد و عظمت تو را در دل خود دارد و با این وجود،

چگونه متزلزل نمی‌شود؟

و شگفتا از فرشتگان آسمان که با آنکه از دیدن چهره تو محرومند، چگونه فروزمی‌ریزند [تا

موجودی زمینی شوند و به شرافت دیدار تو نایل گردند].

در میان اشعار ابن ابی الحدید، گاهی ابیاتی دیده می‌شود که همچون آفتاب می‌درخشد. یکی از این ابیات، بیت گویا و زیبا و در عین حال بسیار پرمعنی و پرمحتوایی است که در قصیده پنجم آمده و با ذکر آن گفتار خویش را به پایان می‌رسانیم:

أَلَا إِنَّمَا الْإِسْلَامُ لَوْلَا حُسَامُهُ كَعَفْطَةِ عَنزٍ أَوْ قَلَامَةِ حَافِرٍ

بدان که اگر شمشیر او نبود، اسلام (از بی ارزشی) همانند آب بینی بز یا همچون زواید سم

(ستوران) بود.

در این بیت، شاعر عزت و سربلندی اسلام را مرهون ضربات شمشیر امام - علیه السلام - می‌داند و بر این باور است که اگر شمشیر ذوالفقار آن حضرت نبود، هم اکنون از اسلام خبری نبود. پس چه نیکو و دلرباست شنیدن آن ندای ملکوتی که در جنگ احد بین زمین و آسمان بلند شد:

لَا سَيْفٌ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ

نتیجه:

معرفت و شناخت دقیق ابن ابی الحدید نسبت به حضرت امیر - علیه السلام ، آتش عشقی را در دل این دانشمند بزرگ سنی شعله ور کرده است؛ عشقی که نتوانسته آن را در دل خود پنهان بدارد و شمه‌ای از آن در این هفت چکامه زیبا و دلنشین بروز کرده است و همین امر باعث شده که گوشه‌هایی از باورهای شگفت این ادیب توانا نسبت به حضرت در لابلای اشعارش دیده شود، از قبیل اینکه علی - علیه السلام - وارث علوم انبیای الهی و صاحب فضایل و کرامات بی شمار است و در نیرومندی و شجاعت کسی به پای او نمی‌رسد و در نزد پروردگار آنقدر عزیز و گرامی است که خداوند دنیا را به برکت وجود او آفریده و فردای قیامت ، او تقسیم کننده بهشت و دوزخ و میزان بندگان و شفاعت کننده آنان است و با آنکه در شرح نهج البلاغه، در امر خلافت تقدیم غیر برتر بر برتر را جایز می‌داند، ولی در این قصاید ، برگزینش غیر برتر خرده می‌گیرد که چرا مردم با وجود علی - علیه السلام - به سراغ دیگران رفته و علی را در مرتبه چهارم قرار داده‌اند.

منابع و مأخذ:

- ۱- ابن ابی الحدید معتزلی. شرح نهج البلاغه (در چهار مجلد)، دار الرشاد الحدیثه.
- ۲- دهخدا، علی اکبر. لغتنامه دهخدا، ج ۲.
- ۳- دوانی، علی. علی علیه السلام چهره درخشان اسلام از ترجمه بخشی از مقدمه شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحدید معتزلی)، چاپ پنجم، انتشارات حقایق.
- ۴- رسول محلاتی سید هاشم. ۱۳۷۴، زندگانی امیر المؤمنین علی علیه السلام ، چاپ سوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۵- صالح علی الصالح. ۱۴۰۸ ق. الروضة المختاره، چاپ اول، انتشارات شریف رضی، قم.
- ۶- قندوز حنفی، حافظ سلیمان ابراهیم. ۱۳۵۸، ینابیع الموده، چاپ هشتم، مکتبه المحمدی، قم.

- ۷- کلینی، ابن جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، اصول کافی (با ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی)، ج ۱.
- ۸- کمپانی، فضل الله. علی کیست؟، چاپ دهم، دارالکتب الاسلامیه.
- ۹- موسوی هندی نجفی، سیدرضا، ۱۳۶۲ ق. دیوان، دارالکتب الاسلامیه.